



تهران : اذان ظهر ۱۳:۰۰ اذان مغرب ۲۰:۰۴ اذان صبح فردا ۴:۴۸ طلوع آفتاب ۶:۱۹

شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان آرژانتین، خیابان زاگرس، پلاک ۹، ساختمان شرق، طبقه همکف
تلفن: ۸۸۶۵۳۳۹۱-۲
نمابر: ۸۸۸۸۰۰۷۱۹-۱
تلفن آگهی‌ها: ۸۸۶۵۸۵۷۵-۱
امور مشترکین: تلفن: ۸۸۸۱۲۳۲-۰۲۲
توزیع: شرکت پیام‌سان نیروز
تلفن: ۵-۶۶۱۸۳۱۲۳
چاپ: گلرین
تلفن: ۶۶۸۰۶۲۷۴
www.sharhnewsaper.ir

روزنامه

سه‌شنبه ۱۳ اردیبهشت ۱۳۹۱ - ۲۳ جمادی‌الثانی ۱۴۳۲ - ۲۴ آوریل ۲۰۱۲ - ۲۱ سال هم - شماره پیاپی ۱۵۱۲ - شماره ۵۸۸ دوره جدید - ۰ صفحه

روایت «آرونوفسکی» از زندگی «جورج واشنگتن»

ایستاد: «دارن آرونوفسکی»، کارگردان صاحب‌نام سینما در حال انجام مذاکرات پاپایی با کمپانی «پارامونت» است تا فیلم زندگی جورج واشنگتن، اولین رییس‌جمهور آمریکا را به روی پرده ببرد. به گزارش ورایتی، فیلم‌نامه این فیلم که «ژنرال» نام گرفته است، به قلم مشترک «آدام کوپر» و «بیل کولاز» نوشته می‌شود. پروژه جدید آرونوفسکی «کشتی نوح» نام دارد که براساس داستان کلاسیک انجیل ساخته می‌شود و «راسل کرو» بازیگر معروف فیلم «گلابیاتور» در آن نقش اصلی را ایفا خواهد کرد.



یادداشت‌های سر دیوار

عصر جدید

هادی چپردار



■ من در یک محیط فرهنگی بزرگ شدم. مادرم این بار سه‌قلو زاییده بود. دو خواهر بودیم و یک برادر. سایه پدر بالاسران نبود، ولی مادرم ماده پشمالوی زحمت‌کشی بود که برای‌مان هم مادر بود و هم پدر. ما را هفت بار به دندان گرفت و از این خانه به آن خانه کشید تا لاتهای بیاید به‌دور از گزند آدم‌های دویا. هنوز تصویرهای محوی را که از لای چشمان نیمه‌بازم می‌دیدم به خاطر دارم. پشت گردنم در دهان مادرم است و معلق میان زمین و هوا، مرا از روی دیوارها می‌برد و می‌براند و ترسان‌ترسان و هن‌هن‌کنان، از غربتی به غربت دیگری می‌کشد و من، آویزان، همچون روحی سرگردان، در وضعیتی سیال و بی‌وزن... شاید ریشه کابوس‌ها و افسردگی‌های من در همین آوارگی باشد، همین کودکی ناله‌سامان. شاید هم، به‌قول هامون، «منبع نوز و بیماری من بابامه» بابای نادیدم.

نمی‌دانم ما شکم چندم‌ش بودیم. آدم که گریه باشد، از یک‌سری مناسبات اجتماعی گریزی ندارد. یک ماده سنتی به‌طور طبیعی سالی یکی، دو شکم باید بزیاید. با این نرخ مرگ‌ومیر و پایین بودن شاخص امید به زندگی بین گریه‌های ایرانی، اگر این پشتکار نبود، هفت‌مرتبه منقرض شده بودیم. با وجود این، من به‌عنوان یک مساده مترقی با این‌هم همه زایمان مخالمم. «حرف من سرر حقوق زن»ه. این نرها هر کاری می‌خواهند می‌کنند؛بعد می‌گویند: «سوءفاهم شده»؛ بعد کم که مادها را با چند تا یتیم ول می‌کنند و می‌روند. البته شنیدهام که آدم‌های دویا روش‌هایی برای پیش‌گیری پیدا کرده‌اند اما اینها هنوز به کار ما نمی‌آید. در عوض، آدم‌هایی که در خانه‌های‌شان گریه‌های لوس و مفت‌خور نگه می‌دارند، برای پیش‌گیری از هرگونه تفاوت فرهنگی، با آنها کاری می‌کنند شبیه آنچه خبر‌کن‌خان زند با آقامحمدخان قاجار کرد. آن گریه‌های بی‌صفت را بگو که به‌خاطر یک مشت غذا تن به چنین خفتی می‌دهند.

مادرم سرانجام لاتهای ایران‌مان یافت. سینما عصر جدید. این تصادف برآیم آیندمای متفاوت رقم زد. اوایل نمی‌دانستیم اینجا کجاست و چرا صبح تا شب صدای آدم و موسیقی می‌آید. ما اغلب با دور از سن یا پشت پرده نمایش بودیم و هر وقت می‌خواستیم جلوی پرده برویم، مادرم «یفی» می‌کرد و نمی‌گذاشت. عصر جدید آن موقع یاقوت هنروست‌ها بود. یک روز که مادرم پی غنا رفته بود، وسط سانس، جلو رقمم و کلام را از کنار پرده بیرون بردم. در بازتاب نور ناچیز پرده، چهره صدها گریه‌دویا را دیدم که بعدها فهمیدم اس‌شان آدم است. خیلی خنده‌دار بودند. فقط روی کله‌شان پشیم داشت و جلوی چشم بعضی‌های‌شان شیشه بود. میخکوب جلو را نگاه می‌کردند. غیراز چندتایی که خواب‌شان برده بود، بقیه مثل ما گریه‌ها می‌مانده بودند. میوشان درنی‌آمد. همین‌طور مهیوت نگام‌شان می‌کردم که دختری مرادبا دیدم که گفت: «پیشی رو...» کم‌کم همه متوجه من شدند. دویاها که انگار حوصله‌شان سر رفته بود کیف کرده بودند. همه‌های شد. من هم که خجالتی... قرار کردم پشت پرده. فردا دوباره در تاریکی آدمم جلوتر که بنشینم دویاها‌این همه وقت میخکوب چه هستند. روی پرده کله گنده کم‌پشیم مردی آشفته را دیدم که در اتاقی عجیب و غریب که توش باران می‌آرد می‌رفت. این تصویر هر گز از ذهنم نخواهد رفت...

ترسم کم کمک ریخت. من کنار پرده در گوشه‌ای تاریک بدون جلب توجه محو فیلم می‌شدم و برادر خواهرم زند گاهی این‌ور پرده می‌آمدن و بزی می‌کردند. معمولاً غیراز چندتا آدم عبوس، بقیه انگار بدشان نمی‌آمد که گاهی ما را ببینند. یک‌جور آنتراکت بود. در آن دوران مجموعه‌ای از شاهکارهای سینما را دیدیم. عصر جدید یک دانشگاه بود. با کمک جادوی تصویر، دغدغه‌های بشری و آلام ابدی را درک کردم و خوب، از این جهات باید بگویم که جز یک دم و احتمالاً مقداری پشیم بیش‌تر روی بدن، فرقی بین بشر و گریه نبودند. هنوز هم وقتی گاهی سر دیواری می‌نشینم و ساعت‌ها با افکار خود در سکوت به دور‌دست‌های ی‌نگم، تصویر شخصیت‌های سینمایی که سکوت پیشه کرده بودند در ذهنم رژه می‌رود، روزه سکوت آندری رولف، پرسونای برهان، پرسک در ایثار... و هه سکوت سرشار از نامیوهاست.

الان که هنوز گاهی یواشکی سری به همان سالن می‌زنم، همه چیز از زمین تا سر دیوار عوض شده. این بار آخر، پدر و پسری روی پرده با لباس نانجی داشتند جارو می‌زدند و آواز رپ می‌خواندند؛ تماشاگر‌نماها هم با سرصودی چپسپ و یقف، همراه فیلم دم گرفته دویا و می‌رقصیدند. دویا‌های میخکوب سابق الان تماایل عجیبی دارند به حرکات موزون. حالا البته به ما مربوط نیست، ولی در شهر اینجا چه خبر است؟

❖ عکس راوی این ستون از مجموعه عکس‌های آقای کامران عدل است. از لطف‌شان سپاس گزاریم.

کارتون‌خواب

آروین

arvinmad@gmail.com



روزنامه دیواری

اصل حفاظت از منابع خبری گمنام

از اینکه بر ذکر منابع قابل نقل-امری بدیهی برای رعایت اخلاق حرفه‌ای- تکیه کنند، بر مقاومت در برابر افشای منابع اطلاعاتی که نمی‌خواهند نامی از آنها‌به میان بیاید، تأکید دارند. دیدید رنال که سال‌ها در انگلستان روزنامه‌نگار و دبیر روزنامه‌های مهم انگلیسی بوده، در کتاب «روزنامه‌نگاری حرفه‌ای» (ترجمه قاضی‌زاده، انتشارات روزنامه ایران، ۱۳۸۲) در شرح اصول اخلاقی روزنامه‌نگاری می‌نویسد: «روزنامه‌نگار منبع اطلاعاتش را افشاش نمی‌کند.» جفری هریس و همکارش در کتاب «روزنامه‌نگاری، کاربندی» (ترجمه روغنی‌ها، انتشارات روزنامه ایران، ۱۳۸۱) می‌نویسد: «نام منابع محرمانه نباید هیچ‌گاه افشا شود، گرچه آنها ممکن است دلایل خاص خود را برای رایاه اطلاعات به خبرنگار داشته باشند.» اندرو بلسی و همکارش در کتاب «مسایل اخلاقی روزنامه‌نگاری و رسانه‌ها» (بلسی، راتلج، ۱۹۹۴) می‌نویسد: «اگر هویت برخی از منابعی که نمی‌خواهند نام‌شان در اخبار و گزارش‌ها باشد افشاش شود، ممکن است کارشان یا در موارد حادتر، جان‌شان به خطر بیفتد. بنابراین، اغلب آیین‌نامه‌های اخلاقی برای روزنامه‌نگاران، از آنها خواسته‌اند که اگر به منابع خبری قول داده‌اند هویت‌شان را محفوظ بدارند، به قول خود عمل کنند» در دستورالعمل اتحادیه ملی روزنامه‌نگاران انگلستان، که در سال ۲۰۰۷ بازنگری شد، آمده است: «یک خبرنگار باید نام منابع محرمانه اطلاعات را حفظ کند.» در دستورالعمل کمیسیون شکایات مطبوعاتی که عملاً قانون مطبوعات بریتانیا محسوب می‌شود نیز، آمده است: «روزنامه‌نگار اجبار اخلاقی دارد که هویت منبع اطلاعات محرمانه را حفظ کند.» کتابچه راهنمای تحریری بی‌بی‌سی هم توصیه می‌کند: «حفظ هویت منابع اطلاعاتی که نمی‌خواهند هویتشان افشاش شود، شما باید متوجه‌باشید که وقتی به کسی قول می‌دهید نام او را حفظ کنید، به قولتان عمل کنید.» کتابچه راهنمای روزنامه‌نگاری رویترز حتی توصیه کرده است که روزنامه‌نگاران، هر گز نام منابع خبری محرمانه را در ای‌میل‌های داخلی، سرویس‌های پیامک، سرویس پیام‌های رویترز و دیگر مدارک قابل افشاش، ننویسند. روزنامه‌نگاری و آیین‌نامه‌های اخلاق حرفه‌ای، منظور از منبع خبر، نه مطالب رسانه دیگر به عنوان منابع دست دوم روزنامه، بلکه منابعی مثل شخصیت‌ها یا آمار، یعنی منابع دست اول اخبار است. آیین‌نامه‌های اخلاقی می‌گویند که «یا هرغ سحر» را هم نشنیده‌اند؟ اگر «شعر او محدود به آرمان‌ها و موضوعاتی شد که مختص زمان و دورای خاص بود»، چگونه است که در این هشتادوچند سال، دهها خواننده، به سبک‌های گوناگون، آن را اجرا کرده‌اند و می‌کنند و در پایان اغلب کنسرت‌های موسیقی سنتی، به‌خصوص کنسرت‌های استاد شجریان، حاضران یک‌صدا «هرغ سحر» می‌خوانند و خود با دیدگان آشکار آن را می‌خوانند؟ نوشتام را با سخن استاد شعبی دکشی به پایان می‌برم: «شعر بهار و شعر ابرج از روزگار غرض‌شدن تا امروز، همه نسل‌ها را تسخیر کرده است و در آینده نیز بیش و کم، حضور و استمرار خود را در حافظه نسل‌های مختلف حفظ خواهد کرد.»

مرگ مولف

۳ سال پس از «بیژن ترقی»

زمزمه نام جاوید وطن

را شکر هنوز هیچ قدرتی نتوانسته در خواب ترانه‌سرایان دستی ببرد. رویاهاشان را دستکاری کرده‌اند اما هنوز نتوانسته‌اند در خواب‌ها دستی ببرند که این شغل شریف هنرمندان است. که عشق تالقی عالم غیب با عالم عین است.

از یک سو ترانه بیژن ترقی روایی- داستان گو و تصویری است. شاید نخستین‌بار فرخ غفاری فیلمساز و نظریه‌دار ادبی منابع سینمایی و دکوپاژ را در شعر هزار سال پیش سرود فردوسی جان استخراج کرد و به من یاد که حالا بگویم ترانه‌های ترقی هم یکی از ویژگی‌های‌شان تجسمی‌بودنشان است. تارکوفسکی سینما را «پیکرسازی در زمان» نامیده؛ کسلی چون ترقی با ترانه و واژه فرم‌هایی را در فضا شکل داده‌اند و اینها تبدیل به توانایی‌های او در خلق نحلهای جورواجور است. فارابی ما موسیقی را اصلاً به سه گونه بخش کرده است: آنها که روان آدمی را به شادی می‌کشاند مثل «آتش کاروان» ترانه ترقی و آهنگ علی تجویدی که شنیدن آن هنوز هم دلکش حالی را در مخاطب ایجاد می‌کند و دیگری آنکه به اندیشه می‌برد مانند: گردبادم از غم بیباد هستی.

و سبوم آن آثاری که در شونده‌عکس‌العملی ایجاد می‌کند و او را به حرکتی ویژه وامی‌دارد. مثل همین که شما در حال زمزمه می‌کنید: «نام جاوید وطن» یا کار ابوحماد رودکی ما که «بوی جوی مولیان»‌اش را در مایه دل‌برانه عشاقی می‌خواند و درجا امیر سامانی را پارهنه پشت اسب می‌کشاند و سراسیمه راهی بخارا می‌کند. پس خوشا به‌حال آن‌ها که بافی در دهان داشتند و روزگاری دل داده و دل برده‌اند. البته ما کم و بیش می‌دانیم که چرا صدای ترقی از جای گرم بلند می‌شده چون او هنرمندی نزاده بوده است. روز ۱۲ اسفند سال ۱۳۰۸ در خاندانی معرفی به دنیا وارد شده. پدربزرگش حاج‌آق‌ر کابرفروش نخستین کتاب‌گر و نسخه‌شناس دوران ناصری بوده، پدرش بنیان‌گذار انتشارات خیام، از خردی با ملک‌الشعراى بهار، نیمه‌یار، امیری و از این طرف با ابوالحسن‌خان صبا، مرتضی محجوبی، رابویش رفیعی و پرویز یاحقی زلف، گرم‌یسته داشته است. «برگ خزان» و «بهار دل‌نشین»‌اش را با روح‌الله خالقی درست کرده، برای ارکستر ملی خودمان ترانه‌ها نوشته که استاد محمدرضا شجریان خوانده و استاد فرهاد فخرالدینی رهبری کرده است. مقصود اینکه او رعنائی‌ها نموده، ترانه‌اش را محفوظ به انگیزه‌های ملی کرده، شیدایی‌های محرمانه داشته و گاه دها و فریادهایر است. او پیش‌پیش کار داشته که هر چه ما را به یاد «ایران» بیندازد زیبا و ماندنی است. برای همین هم‌زمان‌اش به نودوشن عادت نمی‌کنند. هرچند در خانه ما قالب عکس‌گشتی روی دیوار آویزان است که کسی کاری به کارش ندارد، چنان که بیژن ترقی خودش گفته: «با اینکه مردم ترانه‌های مرا زمزمه می‌کنند، با دل‌داهایم، وقتی مریض شده‌ام کسی احوالی از من نمی‌پرسد»-قلب عکس روی دیوارمان آویزان است، تا یک روز به زمین می‌افتد با صدای افغانشد ما جمع می‌شویم. برگ سرشیشه خرده‌هایی عکس را هم برمی‌داریم. رویش دست می‌کشیم. می‌پریم در اندازه بزرگ‌تری چاپ می‌کنیم و در قالی لبدی می‌گذاریم، چنان که بیژن ترقی را روز پنجم اردیبهشت ۱۳۸۸ در آمرازه طاهر کرج در قالی لبدی گذاشتیم. ممنونم که «نام جاوید وطن» را زمزمه کردید. حالا بیاید با هم برای هزارمین بار این بیت را تکرار کنیم:

روبای‌های ماست، که کلا ترانه‌سرای کارخانه روباسازی است. و خدا



محمد صالح‌علا،

ای کاش شما هنگام معاشرت با این یادداشت، ترجیع‌بد ترانه «نام جاوید وطن» سروده بیژن ترقی را زیر لب زمزمه می‌کردید تا من به همین بهانه خدمتتان عرض کنم که مابایت آنزوی موسیقایی‌مان تا امروز هنرها به‌دراخته‌ایم، درحالی که حتی با آهنگ غربی هم می‌توانیم هویت و مقصودمان را بیان کنیم، به شرط آنکه ترانه‌اش فارسی باشد مثل همین «نام جاوید وطن» سروده بیژن ترقی که آهنگ آن را موسیو «لورم» فرنگی درست کرده است، که دیگر به صلاح ما نیست کارهایمان بیش از این منزوی باشد، چنان که آقای فخرالدینی گفتند: اگر اصول کلی دانش موسیقی را کسب کنیم ولی خلی و خوی ایرانی داشته باشیم آن وقت موسیقی ما دارای هویت ایرانی خواهد بود (پایان نقل قول)

شاید تنها زبان و الهای مشترک مردم جهان امروز موسیقی است، پس ما هم اگر حرفی داریم، بسم‌الله، با این زبان بیان کنیم. آن هم در قصوی عالم که شاید در سیاست هدف‌های شرقی با هدف‌های غربی تفاوت داشته باشند اما در هنر چنین نیست، البته کار دشواری است، سخت است، چون کسلی از چنین توانایی‌ها بر بخوردارند که از راز چشمه‌ها بیاخرند و از آغاز تشنگی، آب از چشمه‌های این سرزمین نوشیده‌ماند. از فضا چنین توانایی‌ها در هنرمندان از قلی‌افزاده است؛ کسانی که برای اعتدالی هویت‌مان عمرشان را روی نردبان‌ها سپری کرده‌اند و تنها اجر تشن نامی است ارجمند در تاریخ من همه اینها را برای یادآوری از یک روز اسفندی سال ۱۳۰۸ خوردشیدی و یک روز اردیبهشتی به سال ۱۳۸۸ دیباچه کرده‌ام، دو روزی که به بیژن ترقی شبیه‌اند نخست با تحملی چاک‌چاک از اردیبهشت بگویم، روز پنجم اردیبهشتی که شیشه عطر بهار پای دیوار شکست، که اصلاً گل‌ها خیرات بهارند و ترانه‌ها خیرات شاعران، آنها که زراعت عقل و عشق می‌کنند. آنها مثل بیژن ترقی با آثارشان کمربندی دورتاور زیبایی و شور ایرانی بسته‌اند. هنرمندی مثل او که بیشتر ترانه‌هایش زور دل‌دوی است و با آنها در‌های کوچک و بزرگی رو به واهه‌های دل‌نگیز این سرزمین باز کرده است.

واقعیت بیژن ترقی فرزند دورانی است که دستیابی هنرمند

به خودش و آفرش دشوار بوده است و شوربخشی هسته مر کزی ترانه‌هایی است که او توانسته برای ما غنی‌سازی کند، هرچه هم

بالتر رفته توصیفش از ترانه درونی‌تر شده است. جوری که تا مدت‌ها ترانه‌های ترقی آینه دل‌ها بوده، نا‌آوری در کار او وارد کردن جنبه‌های روایی و داستان‌گویی در ترانه است. او بیشتر از یک قافش مرباخوری به جنبه‌های تصویری ترانه افزوده است که این گفته

نظر به‌دار و انسان دانشی معاصر دکتر «محمود خوشنام» هم هست، که بیژن ترقی موسس نخله‌ای از ترانه‌سرای ماست. او جان ترانه را هدف نکر، بلکه زانه را وسیله بیان شورخشی‌ها و عشق‌پرآکنی‌ها کرد. ترانه‌اش را به زبان امروز و به دور از ططنه رایج روزگارش صورت‌بندی کرد که ترانه امروز دشوارتر است. یکی به خاطر سهل و ممتنع بودن آن و ترانه‌سرای‌های امروزی باید با مشت‌ی زانکه معطفم شاهکار بیافریند چنان که آهنگساز باید با سه سیم بافعل و یک سیم باقوسه ستار شاهکار بیافریند. از طرف دیگر، ترانه ترقی آلبوم روبای‌های ماست، که کلا ترانه‌سرای کارخانه روباسازی است. و خدا

دوم اردیبهشت شب که به خانه رسیدم و خواستم روزنامه را

و‌ری بزنم، تیتیر یادداشت آقای هلمش اکبربانی را در صفحه آخر دیدم و با شگفتی شروع به خواندنش کردم. در بسیاری از جمله‌هایی که نوشته‌اند جای حرف نیست اما چند گزاره حیرت‌آور هم دارند که خواننده را مهیوت می‌کند، از جمله اینکه «حتی اهل ادبیات و کسلی که به شکلی حرفه‌ای در پی شعر و شاعری هستند چندان رغبتی به خواندن شعرهای بهار ندارند.» یا اینکه «شاعر متوسطی است که فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی بزرگی دارد.» طر‌ف‌تر زانکه معلفم می‌شود ما شهرت بهار «تلاش او برای تشکیل انجمن‌ها و جلسات ادبی» بوده است نه شعرهایش. باز می‌بینم که «و شاعر بزرگی نیست» و پیش‌بینی نویسنده این است که «در چند دهه آینده نام او را فقط باید لاله‌ای کتاب‌های تاریخ ادبیات جست و پس» این اظهارات درباره شاعر ملی ایران بی‌سابقه است و بیش از این، حتی بی‌روایت‌ر منتقدان شعر بهار، افرادی همچون رضا برابری، او را «شاعر متوسط» نخوانده بودند. تأکید نویسنده بر «سیاست‌زدگی» شعر بهار و تصویر کردن او در مقام سیاستمدار را افاده همکاران روزنامه در انتخاب تنها عکسی که بهار را در تشریف‌وزارت نشان می‌دهد، پررنگ‌تر کرده است. حال آنکه لباس وزارت شاعر شاه هم بر تن بهار ننماد اما درباره شعر بهار، از آنجا که ایشان هیچ دلیل و برهانی برای اثبات مدعای خود- گزار‌هایی که با آنچه بزرگ‌ترین چهره‌های ادبیات معاصر فارسی؛ از استادان زنده‌یاد علی‌اکبر دهخدا، جلال‌الدین همای، سعید نفیسی، پرویز نائل‌خللی، عبدالحمین‌زین کوب‌و غلام‌حسین یوسفی تا استادان «زنده‌یاد» محمدعلی اسلامی‌نوشن، محمدرضا شعبی دکشی و بسیاری بزرگان دیگر، با «ستدلال» نوشته‌اند. کلاما در تضاد است- اقامه نکرده‌اند، همین که کسی در جواب گزار‌هایی از قبیل «بهار بزرگ‌ترین شاعر معاصر است» و «شعر بهار به حافظه چندین نسل از ایرانیان رسوخ کرده» و «شعر بهار بسیار خوانده می‌شود و خواهد شد» نبوسد و دللیی هم نابور، باید کافی باشد و جای اعتراض نیست. وانگهی مجال مقاله نوشتن هم نیست. فقط قصد دارم- خلاف ایشان که کلمه‌ای از شعر بهار نقل نکرده‌اند تا حداقل

زمزمه

به بهانه همایش دفاع از حقوق مولفان و مصنفان آثار فرهنگی و هنری

دزدی سرگردنه



سیدابوالحسن مختاباد

■ آغاز: دو تعریف زیر را به نقل از «فرهنگ فارسی دودلجی معاصر» تألیف استاد صدیق افشار و خانم‌ها حکمی بخوانید:
دزد: کسی که مال دیگران را بدون میل و آگاهی آنان برای خود برمی‌دارد.

دزد سرگردنه: دزدی که آشکارا یا با بی‌پروایی دزدی می‌کند.

میانه: اگر یک دزد به منزل مسکونی یا خودرو یا به جیب یک فرد دستبرد بزند او چه واکنشی از خود نشان می‌دهد؟ اگر در همان لحظه بفهمد احتمالاً کار به زدوخورد و کتک‌کاری خواهد کشید و اگر بعد بفهمد در اولین فرصت به کلابتری و نیروی انتظامی محل خود رفته و شکایتی تنظیم می‌کند. حال اگر همین دزد جلو یک مامور دولت (پلیس یا قاضی) دزدی کند چه خواهد شد؟ قطعاً با مداخله این دو نفر روبه‌رو می‌شود. دلیل تمامی این رفتارها این است که شما به عنوان یک شهروند آموخته‌اید چگونه از ملکیت خود حفاظت و حراست کنید. از سبوی دیگر دزدی هم قیاحت و فضاختی در جامعه دارد که هیچ فردی نمی‌آید بگوید من دزدم و به همین دلیل یا در نبود صاحبخانه و مراقبی به سرخ اموال شما می‌رود. در غیر این صورت می‌شود دزد سرگردنه. حال در نظر بگیرید شما علاوه بر اینکه مالک اموال منقول هستید، در کنار آن اموال غیرمنقول و معنوی هم دارید، یعنی بایک موزیسین‌اید، یک نویسنده‌اید، یک مترجم‌اید یا یک سینماگر و تهیه‌کننده یک فیلم، تولیدکننده یک آلبوم موسیقی یا یک ناشر، که سرمایه‌های مادی‌ای چون کتاب، آلبوم موسیقی و فیلم و نقاشی و... از آن شماست. اگر بشنوید که کسی هرروزه این اموال شما را بدون اطلاع شما استفاده می‌کند (یا صریح‌تر بگویم دزدی) و به روی مبار کش هم نمی‌آورد چه واکنشی نشان می‌دهید؟ دولت و نیروی انتظامی چه واکنشی نشان می‌دهند؟ اگر این اتفاق در یک کشور غربی رخ می‌داد قطعاً وضعیت تفاوت داشت. در آنجا مجازات‌ها به قدری سنگین است که دزدی‌های منازل مسکونی و خودرو، نوعی دلدزدی به حساب می‌آید نمونه متاخر و چند روز اخیر آن شکایت یک شرکت آلمانی از یوتیوب برای استفاده غیرمجاز از چند قطعه موسیقی است که مهلت استفاده آن طبق توافق به پایان رسیده بود. «طبق تصمیم دادگاهی در شهر هامبورگ آلمان در روز جمعه ۲۰۰۹ آوریل (اول اردیبهشت) پخش هفت ویدیو کلیپ با محتوای موسیقی از بی‌پایگاه اینترنتی «یوتیوب» ممنوع اعلام شد. رای این دادگاه در پی شکایت سازمان «گما» (GEMA) صادر شد که کارش از زیبایی تولیدات موسیقی و نظارت بر حقوق تولیدکنندگان آن است. شکایت این سازمان با «یوتیوب» پس از آن انجام شد که مهلت قرارداد «گما» با این پایگاه اینترنتی در سال ۲۰۰۹ منقضی شده اقله دعوی در سال ۲۰۱۰ انجام گرفت مبنی بر اینکه فیلم‌ها و کلیپ‌های مشمول این قرارداد، پس از افضای زمان قرارداد مجازات یوتیوب پخش شده‌اند. البته تلاش وکلای «گما» برای تشکیل دادگاهی خارج از نوبت در سال ۲۰۱۱ علیه یوتیوب ناکام ماند اما این وکلادست از پیگیری نکشیدند و توانستند خطای را سرچایش بشانند تا دیگران به هوس چنین کارهایی نبینند.

انجام: نگارنده به عنوان روزنامه‌نگار یکی از دغدغه‌های شخصی و حرفه‌ای خود را پیگیری و انعکاس اتفاقات مربوط به «دفاع از حقوق مالکیت مادی و معنوی اهل ادب و هنر و فرهنگ» می‌داند و اعلام می‌کنم در این مسیر تجربهای ۱۵ ساله دارم و نگارش دهها یادداشت، انواع گفتوگو‌ها و شاید صدها خبر، کارنامه حرفه‌ای‌ام در این حوزه است. حتی به دوستی پیشنهاد دادم که یک نشریه فرهنگی با عنوان «هنر» به ثبت برسد چرا که به قدری در ایران در این زمینه موضوع و سوز و هست که می‌توان برای آن ماهنامه یا هفته‌نامه‌ای پروپیمان و خواندنی و جذاب انتشار داد. در دورهای هم که در خانه موسیقی، ریاست کلون پژوهشگران را بر عهده داشتم طرح بسته عملی کیرایت را به هیات‌مدیره ارائه دادم که متأسفانه دوستانم در دور تازه هیات‌مدیره کلون پژوهشگران سرانی از آن نگرفتند و هیات‌مدیره خانه موسیقی هم در این زمینه تقریباً متغزل است و جز چیزی ندارد. در سمینار سده‌ه موسیقی انقلاب که در جشنواره فجر سال ۸۷ دبیری آن را برعهده‌دار بودم یکی از جدی‌ترین مباحث، همین بحث سبقت‌های فرهنگی در موسیقی بود که متأسفانه نماینده صدواسیمه فرغ قوم اولیه در آخرین لحظات پاپس‌کشد تا بسیاری از مسایل درباره برخورد غیرفرهنگی و سرگردن‌دهی صدواسیمه‌یاد با تولیدات هنرمندان و موسسات خارج از سازمان، همچنان بی‌پاسخ بماند. جمعیت تجربه ۱۵ ساله‌ام در این زمینه نشان می‌دهد که به جز در حوزه سینما و البته برخی ناشران و اتحادیه ناشران، در بقیه زمینه‌ها به خصوص موسیقی در سه‌هوزه فردی، نهاد منی و حاکمیتی (دولت و قویضضاییه)، نه فرهنگ و منش دفاع از حقوق و مالکیت‌های مادی و معنوی وجود دارد و نه انگیزه‌ای برای پیگیری هنرمندان و اهل فرهنگ فقط گله می‌کنند و حاضر نیستند شکایتی طرح کنند. دولت بعد از چهارده‌ه هنوز آیین‌نامه‌ای برای تدقیق قانون سال ۸۸ نوشته و به جای پیگیری برای اجرای قانون، مدام سمینار و همایش می‌گارد (مثل همایشی که امروز وزارت ارشد در مرکز همایش‌های صدواسیمه‌یاد ترتیب داده است). در حالی که بنده‌ای از این قانون صراحت‌ترباد با همیعت‌ترباد می‌تواند خابلیان را با مجازات‌های کفیری تا شش‌ماه زندان روبه‌رو کند، چنانکه براساس همین قانون در حوزه سینما کارهای موزری صورت گرفته است. قوه قضاییه با نادانستان به عنوان مدعی‌العموم هم تا امروز خود وارد این حوزه نشده‌اند. در نتیجه ما همچنان تماشاگران بستان دزدی‌های سرگردنه‌ای در این زمینه هستیم.